

گفت و گوی
صبا با میرطاهر
مظلومی، بازیگر
مجموعه
«اکسیر»

زمان، آرام‌ترین دزد دنیاست

اکسیر، حاضر است چه هزینه‌ای بپردازد؟

برزومی خواهد به هر طریق ممکن به اکسیر جوانی برسد و در این مسیر، دیگران گاهی برایش اهمیت خود را از دست می‌دهند. باین حال، فضای ملودرامی قصه، وجوه دیگری از این شخصیت را آشکار می‌کند و اجازه نمی‌دهد با شخصیتی تک‌بعدی روبه‌رو باشیم.

تفاوت نگاه شخصیت‌های «اکسیر» به زمان، چه چیزی به قصه اضافه می‌کند؟

شخصیت‌های این سریال نسبت‌های متفاوتی با زمان دارند؛ یکی در حسرت گذشته است، دیگری با امروز می‌جنگد و فردی به دنبال راهی می‌گردد تا ثابت کند هنوز دیر نشده است. همین تضاد، قصه را جذاب می‌کند. «اکسیر» به مخاطب یادآوری می‌کند که بهای جست‌وجوی جوانی ممکن است از دست دادن آینده و زمان حال باشد. باید قدر ثانیه‌ها را دانست؛ زیرا گاهی برای رسیدن به فردا، امروز را خرج می‌کنیم.

به نظر می‌رسد فاصله نسل‌ها هم یکی از موضوعات مهم سریال است. این مسئله را چطور می‌بینید؟

در لایه زیرین قصه، مفاهیمی مانند جوانی، زمان، خواسته‌های انسانی، عشق، دوستی، تنهایی، امید و فاصله نسل‌ها وجود دارد. سریال می‌خواهد مخاطب فقط تماشاگر نباشد و بعد از هر قسمت به آنچه دیده است، فکر کند. این اثر میان چند نسل قدم می‌زند. نسل گذشته شاید امکانات کمتری داشت اما برای دوست داشتن، کنار هم ماندن و گفت‌وگو وقت بیشتری پیدا می‌کرد. نسل امروز جهان را در کف دست خود دارد و با یک لمس به هزاران نفر نزدیک می‌شود اما ممکن است از نزدیک‌ترین آدم زندگی‌اش دور بماند.

اگر قرار باشد این دونسل چیزی به یکدیگر بدهند، چه چیزی می‌تواند جای اکسیر را بگیرد؟

اگر نسل گذشته تجربه‌اش را به نسل امروز بدهد و نسل امروز امیدش را به نسل گذشته، شاید دیگر نیازی به اکسیر نباشد. در جهانی که هر روز سریع‌تر پیش می‌رود، آدم‌ها بیش از همیشه به یکدیگر نیاز دارند.

در نهایت، فکر می‌کنید «اکسیر» قرار است مخاطب را با چه چیزی از خود به خانه بفرستد؟

یک هنرمند بدون مردم و مخاطب معنا ندارد. محبوبیت چیزی نیست که هنرمند بتواند خودش به خودش بدهد؛ مردم آن را با قلبشان به او می‌بخشند. امیدوارم مخاطبان در کنار لذت بردن از قصه «اکسیر»، مفاهیم پنهان آن را نیز ببینند و این مجموعه بتواند گفت‌وگوی میان نسل‌ها را پرنرنگ‌تر کند.

«اکسیر» در ظاهر قصه‌ای درباره میل به جوانی و فرصت دوباره است، اما در لایه‌های زیرین، پای زمان، انتخاب‌های از دست‌رفته و رابطه آدم‌ها با گذشته و امروز را به میان می‌کشد. میرطاهر مظلومی، بازیگر نقش «برزو»، در این گفت‌وگو از شخصیتی می‌گوید که برای رسیدن به جوانی حاضر است هزینه بدهد و در عین حال، از نگاه خودش به پیری، خاطره، عشق و فرصت‌هایی می‌گوید که زندگی آرام‌آرام از مقابل چشم انسان عبور می‌دهد.

پگاه زارعی
گفت‌وگو

در نگاه شما دارد؟

زمان آرام‌ترین دزد دنیاست. نه صدایی دارد و نه ردپایی. وقتی به خودت می‌آیی، می‌بینی از خودت و سال‌هایی که پشت سر گذاشته‌ای دور شده‌ای، چون همیشه گمان می‌کردی فرصت داری.

اگر قرار باشد از میان همه چیزهایی که در زندگی داریم، یک «اکسیر واقعی» انتخاب کنید، آن چیست؟

اکسیر من شاید همین لحظه‌های کوچکی باشد که ساده از کنارشان می‌گذریم؛ یک فنجان چای، یک گفت‌وگوی طولانی یا بوی نان تازه. به نظرم زندگی راز بزرگی ندارد و گاهی تمام معجزه‌اش در همین چیزهای کوچک پنهان شده است. شاید اکسیر واقعی همین لحظه‌ای باشد که هنوز زنده‌ای، هنوز می‌توانی کسی را دوست داشته باشی، عذرخواهی کنی و فردا دوباره آغاز کنی. تا زندگی هست و آدم‌ها نفس می‌کشند، هنوز فرصت باقی است. زمان را نمی‌توان بازگرداند اما می‌توان از همین لحظه به بعد، جور دیگری زندگی کرد.

این نگاه به زندگی در جزئیات روزمره هم خودش را نشان می‌دهد؟

حتی دست‌هایمان را کمتر می‌بینیم و شاید مدت‌هاست بابت کارهایی که برایمان انجام داده‌اند از آنها تشکر نکرده‌ایم. وقتی کسی را داری که دوستش داشته باشی، هنوز چیزی برای زندگی کردن وجود دارد. هنگامی که آدم‌هایی کنار تو هستند که لازم نیست مقابلشان نقشی بازی کنی، اکسیر زندگی را پیدا کرده‌ای؛ نه در جوانی، ثروت یا جاودانگی.

اما «برزو» ظاهراً
نگاه متفاوتی به
جوانی دارد. او
در جست‌وجوی

«اکسیر» از نقطه‌ای آغاز می‌شود که جوانی برای شخصیت‌ها به یک خواسته جدی تبدیل شده است. برای شما این مفهوم در قصه چه معنایی پیدا می‌کند؟

جوان شدن فقط به معنای بازگشتن به چهره‌ای جوان نیست؛ یعنی دوباره از همه آن کوچه‌ها عبور کنی، رفتن‌ها و نرفتن‌ها، عاشقانه‌ها، دل‌تنگی‌ها و اشتباه‌ها را از نو تجربه کنی و آدم‌هایی را ببینی که شاید بعضی از آنها دیگر کنارت نباشند. «اکسیر» صرفاً قصه جوان شدن نیست، بلکه قصه دیر فهمیدن آدم‌هاست. انسان‌ها گاهی سال‌ها می‌دوند تا به فردایی برسند که شاید هنگام رسیدن به آن، دیگر حوصله تجربه کردنش را نداشته باشند.

اگر واقعاً اکسیر جوانی وجود داشت، حاضر بودید گذشته را دوباره زندگی کنید و به سال‌های جوانی برگردید؟

گذشته‌ام را با تمام تلخی‌ها و شیرینی‌هایش دوست دارم. چگونه می‌توانم سال‌هایی را پس بگیرم که در آنها خندیده‌ام، گریه کرده‌ام، عشق ورزیده‌ام، آموخته‌ام و خودم را پیدا کرده‌ام؟ این انتخاب نه از جنس حسرت جوانی است و نه انکار پیری. هر خط چهره و هر تار موی سفید، بخشی از مسیری است که انسان برای رسیدن به امروز پشت سر گذاشته است.

پس ترس شما از بالا رفتن سن نیست؛ از چه چیزی می‌ترسید؟

من از پیر شدن نمی‌ترسم؛ ترسم از دست دادن مردی است که امروز شده‌ام. بعضی چین‌های صورت فقط چین نیستند، بلکه خاطره‌اند و بعضی موه‌های سفید نیز صرفاً نشانه گذر عمر نیستند؛ نشانه سال‌هایی‌اند که زندگی کرده‌ایم. اگر قرار باشد اکسیر جوانی، همین امروز را از من بگیرد، امروز را انتخاب می‌کنم.

در این میان، زمان چه جایگاهی



Sunich

نبرد با

نبرد با

نویسنده: محمد نژاد

